

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ
النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

قبل از شروع در همان صحبتی که مدّ نظر بود

به دنبال مطلب قبلی، یک تذکر فی الجملة ای راجع

به رعایت مجالس ذکر که مرحوم آقا رضوان الله علیه

سابق خیلی نسبت به این قضیه اهتمام داشتند عرض

می شود.



در مجلسی که یاد خدا است تمام ذهن و حواس باید متوجه این نکته باشد و غیر از همان توجه به محتوا و برنامه‌ای که در همان موقعیت خاص هست ممکن است که توجه به چیز دیگر، آن فایده و نتیجه را نداشته باشد و این مسئله خیلی مهم است. مثلاً مرحوم آقا در رفتن به قبرستان و استفاده از همان فضای ملکوتی ارواح و عبرت از مردگان و اموات، می‌فرمودند کسی که به قبرستان می‌رود باید یک فاتحه بخواند و بعد در کناری بنشیند و همین‌طور به حال سکوت بگذراند. منظور ایشان از این مسئله این است که در هر جا حال انسان اقتضای یک نوع از عمل و فعل را می‌کند در یک جا خب انسان بایستی که تلاوت قرآن کند در جایی باید دعایی هست بخواند در جایی باید نماز بخواند ولی در یک جا هیچ کدام از این کارها را نباید انجام بدهد، باید کناری بنشیند و آن سکوتی که دارد در آن وقت خاص، این موجب یک نوع تأثیر و قطع تعلق می‌شود برای انسان. یعنی اگر انسان در یک همچنین وضعی از اول تا آخر مفاتیح را دوره کند نتیجه‌ای

عاید او نمی‌شود هر چیز به جای خود نیکو است
گرچه این دعا هم وارد است و از ائمه آمده است یا
از قرآن که کلام الهی است که بالاتر نداریم ولی علی
ای حال همین قرآن باید قرائتش مشخص باشد
و قتش مشخص باشد همین طور نمی‌شود خواند در
هر جا.

در بعضی جاها خواندن قرآن کراهت دارد در
حمام قرآن خواندن کراهت دارد در جایی که موجب
ایذاء بشود کراهت دارد. این سلام کردن مستحب
است و ردّ سلام واجب است ولی این قدر که تأکید
راجع به سلام آمده، ما می‌بینیم در بعضی از موارد
سلام کردن کراهت دارد مثلاً فرض کنید که شخصی
وارد حمام بشود این حمامهای عمومی که آن موقع
بود در حمام هر کسی به کار خودش مشغول است
سلام کردن موجب می‌شود که ذهن متوجه آن
شخص بشود یا این که کسی که در حال نماز است

سلام کردن به او کراهت دارد گرچه جواب سلام واجب است و همین طور کراهت دارد انسان وارد مجلسی می‌شود که شخصی دارد صحبت می‌کند، دیده شده اشخاص می‌آیند و سلام می‌کنند و این سلام مکروه است و خوب نیست جهت آن هم همین است که آن گوینده الان دارد یک سری مسائلی را تعقیب می‌کند و آن شنونده هم بر اساس همان مطالب گوینده، دارد مطالب را هضم می‌کند و این سلام یک مرتبه یک وقفه‌ای در تلقی ایجاد می‌کند و لذا کراهت دارد همین طور در مجلس ذکر آمدن و سلام کردن صحیح نیست. شخصی که وارد شد هر جایی که خالی پیدا کرد می‌رود می‌نشیند سلام نباید کرد. پس ببینید این قدر مسئله دقیق است و مهم است که در مسیر الهی و در مسیر تربیت الهی باید رعایت این ظرافتها و این نکته‌ها بشود

یک وقت مرحوم قاضی رضوان الله علیه در مجلس ذکر بودند به اتفاق دوستانشان، صحبت راجع به این بود که آن چه که موجب می‌شود انسان تجمع خاطر داشته باشد و تمرکز داشته باشد باید

تحصیل کند و نباید فکر و ذکر خودش را به مسائل متفرقه بگذراند نباید قبل از این که وارد مجلس می شود با هر کسی گفتگو کند و صحبت خود را در آن روز به مسائل دنیا بگذراند. این صحبت ها ردّ و بدل های معنوی است که بین طرفین ایجاد می شود و چه بسا ممکن است این تأثیر و تأثرات به آن مجلس منتقل شود و سایر افراد را در تحت تأثیر قرار بدهد. در این موقع که مشغول صحبت کردن بودند یک دفعه یک صدایی از بیرون آمد مثل این که کسی به پنجره زده بود یکدفعه همه متوجه این صدا شدند ایشان فرمودند همین صدا ضرر دارد یعنی همین صدایی که الان شما شنیدید ممکن است یک حالی برای انسان در حال نزول باشد، یک جنبه معنوی، به محض این که ذهن به یک طرفی العین و به یک لحظه. به سمتی غیر از آن نزول انصراف پیدا می کند یکدفعه قطع می شود حالا دوباره کی برگردد با خدا است و راجع به این زمینه هم خیلی مسائل زیاد است و هم همه شنیدند و در کتب خواندند.

بنابراین در مجالس ذکر خیلی مناسب است

که فقط و فقط صحبت منوط بشود به آن چه که در آن مجلس مطرح است و مطلب اضافی مطرح نباشد چیزی غیر از این قرآن و برنامه‌ای که هست مطرح نشود حتی اگر مطلبی هست حتی اگر یک برنامه‌ای است ولو برنامه الهی است و معنوی است و لکن آن برنامه‌ها و صحبت‌ها باید خارج از آن مجلس مطرح باشد و مرحوم آقا هم بسیار تأکید داشتند راجع به این نکته که حتی افرادی که در این مجالس شرکت می‌کنند بهتر است که در آن روز یا آن شب کمتر صحبت کنند با افراد کمتر برخوردار کنند تا این که این بتواند اثر بگذارد و این یک مسئله واقعی است یعنی در اختیار من و شما نیست اگر شما این آب را بنوشید رفع عطش می‌کنید و اگر به جای این آب

شما نمک در این آب بریزید و بخورید عطش را اضافه می‌کنید نگوئیم که هر دو آب است، نه آن نمک خاصیت آن این است که عطش را اضافه می‌کند و خاصیت آب این است که رفع این عطش می‌کند. این نظام نظام تکوین است و تشریح هم بر اساس نظام تکوین است.

آیه‌ای که در مطلع صحبت قرائت شد می‌فرماید فاقم وجهک للدين حنیفا، وجهه خودت را برنامه خودت را آن صورت خودت را نمای خودت را نمود خودت را، اینها را متوجه دین حنیف بکن. دین حنیف چیست؟ دین حنیف آن دینی است که بر اساس کیفیت تکوینی خلق انسان بنا شده است این را می‌گویند دین حنیف. خداوند انسان و نفس انسان را به نحو خاصی خلق فرموده. نفس انسان قابلیت‌هایی دارد، برای رشد. این قابلیت‌ها را خداوند در انسان قرار داده. بر اساس اینها دین را تشریح می‌کند. یعنی قوانینی بر اساس این قابلیت‌ها خداوند جعل می‌کند. این جعل قوانین در صورتی مفید است که با آن قابلیت‌های انسان تطبیق کند اگر

تطبیق نکرد نه تنها موجب می‌شود که انسان رشد نکند بلکه موجب خذلان هم خواهد شد و این مسئله قابلیت‌های نفسی مثل قابلیت های جسمی است. این بدن یک قدرتی دارد یک نیروی دفاعی دارد یک نیروی جذب آن چه را که برای او صلاح است دارد، از مواد. نیروی تولید دارد تولید مثل دارد نیروی صحت و سلامت دارد که از او تعبیر به مزاج می‌شود برای رعایت این مسئله ما باید آن چه را که در راستای همین نکته است یعنی در راستای تحصیل این اعتدال مزاجی باید انجام بدهیم اگر قرار بر این باشد که بیاییم و بر خلاف این عمل کنیم این بدن انسان الان فرض کنید که من باب مثال خب در درون ما گرما تقریبا ۳۷ درجه است این رعایت گرما باید بشود ما بر خلاف این وضعیت نباید عمل کنیم ریه ما این دارای یک خصوصیتی است یک امکاناتی دارد حبابهایی در آن است حفره هایی در آن هست خون می‌آید در این ریه با اکسیژنی که در این جا هست آن اکسیژن را به سلولها می‌رساند و موجب سوخت می‌شود غذا به وسیله این اکسیژن در سلول

جذب می‌شود خب این ریه الان در این وضعیت قرار داد حفره هایی که در ریه هست با گرمای ۳۷ درجه تنظیم شده ما نباید کاری کنیم که این اعتدال به هم بخورد اگر شما یک چیز گرمی بخورید یک چای گرم بخورید و در وضعیت گرم او را قرار بدهید بعد یک مرتبه آب یخ بخورید در ریه تولید کیست می‌شود چرا؟ چون یک مرتبه نظام به هم می‌خورد آن حفره هایی که در ریه است تبدیل به کیست می‌شود یا به عکس. این همه ما در روایات داریم که برای معده آب سرد مضر است برای همین است یعنی در یک عکس العملی که معده نسبت به این آب سرد پیدا می‌کند سیستم آن به هم می‌خورد حالا اگر ما این مسئله [را] انجام بدهیم صحت و سلامتی خودمان را تأمین کردیم اگر انجام ندهیم

امراض به وجود می آید.

همین طور مسائل نفسی هم بر همین اساس است خداوند یک راهی را برای ارتقاء و رشد نفس قرار داده است اگر ما زورمان به خدا می رسد می گفتیم خب خدایا این راه را تغییر بده خب مسئله دیگری بود ولی خب این مسئله منتفی است. این راهی را که خداوند برای تربیت و رشد نفس قرار داده است این راه قابل تغییر نیست نه در اختیار پیغمبر است و نه در اختیار امام است نه در اختیار فرد دیگر است، نه در اختیار ما و شما است. همان طوری که صحت و سلامت بدن در اختیار کسی نیست [این] یک مسئله تکوینی است مسائل نفس هم از همین باب است مسائل نفس هم بر همین منوال است.

در آیه می فرماید فاقم وجهک للدين حنیفا
فطرت الله التي فطر الناس علیها، این فطرت که
خداوند در بشر قرار داده است این کیفیت وجودی
و استعدادی که خداوند در بشر قرار داده این در اراده
و اختیار پروردگار است خداوند بشر را بر اساس این

فطرت قرار داده لذا می‌فرمایند ما دو فطرت داریم یکی فطرت اولی و یکی فطرت ثانیه. فطرت اولی عبارت است از ناموس عالم وجود و حقیقت عالم وجود که عبارت است از حق مطلق و همان نور مطلق که وجود پرفیض و فیاض پروردگار است این فطرت اولی است یعنی وجود پروردگار، حق محض است آثار و صفات پروردگار حق محض است تراوشات وجودی پروردگار این حق محض است تمام این اسماء و صفات پروردگار و این آثار وجودی همه بر محوریت ذات پروردگار دور می‌زند این می‌شود فطرت اولی. بر این اساس فطرت ثانیه که فطرت بشر است خلق شده است یعنی اگر پروردگار داری اسم رحیم است انسان هم دارای اسم رحیم است اگر او دارای صفت عطوفت است انسان هم هست اگر او دارای آثار علم است انسان هم هست اگر او دارای قدرت است انسان هم هست.

تمام خصوصیات اسماء و صفات پروردگار به نحو اجمال در این مجموعه که در این نفس است قرار داده شده است. برای رسیدن به آن فطرت اولی

که عبارت است از آن حق محض، خداوند تشریح قرار داده. بعضی معتقدند از متکلمین بر این که ممکن است چیزی مقرب انسان به پروردگار باشد این عمل انسان را به خدا نزدیک کند و لکن مورد دستور و امر پروردگار قرار نگیرد و مورد نهی قرار بگیرد. بالاخره خدا است دیگر! می‌گوید این را می‌خواهم یا نمی‌خواهم این راه را انتخاب می‌کنم یا نمی‌کنم گرچه این راه هم انسان را برساند این حرف به ادله‌عدیده مردود است. یکی از آنها این است که کار خدا که دلبخواهی نیست کار خدا که بر اساس نفس نیست ما که می‌گوییم این را می‌خواهیم و این را نمی‌خواهیم بر اساس چیست؟ یا بر اساس واقعیت است چیزی برای این بچه ضرر دارد خب انسان

جلوگیری می‌کند خب این بر اساس چیست؟ یک واقعیت است. اگر بر اساس واقعیت است باید جلوگیری بشود. نباید در اختیار این بچه قرار داده بشود و اگر برای بچه واقعا ضرر ندارد یعنی مفید هم هست به چه لحاظ انسان جلوگیری کند؟ چرا؟ این جا می‌شود داعی چه؟ نفسانی! التفات کردید!

اگر موردی بود که ما دیدیم که این مورد واقعا موردی است مفید و از نقطه نظر عقلی و منطقی دلیلی بر خلاف او نباشد و وجود او صلاحیت داشته باشد برای انسان به چه ملاکی و لحاظی ما او را ترک کنیم یا او را به جا بیاوریم؟ چرا؟ خدا که بر اساس حب و بغض نهی نمی‌کند خدا که نفس ندارد خدا که خودمحوری مانند خودمحوری‌های ما ندارد کبرائیت و عظمت اختصاص به ذات پروردگار دارد به ما نیامده. ما چرا در این جا پارا از گلیم خود بیرون بگذاریم و در آن مسائلی دخالت کنیم که آن دخالتش بر عهده پروردگار است؟ حتی پیغمبر هم نمی‌تواند کار انجام بدهد پیغمبر هم نمی‌تواند و ازعجائب

قرآن مجید این است که آن چنان خدای متعال مسئله
توحید را در قرآن آمده بیان کرده که دیگر اصلا جای
تفکر برای کسی نگذاشته.

شما از پیغمبر کسی را که بالاتر سراغ ندارید
اشرف همه موجودات است کسی است که همه کار
را دارد انجام می‌دهد از نقطه نظر ظاهر تمام عالم
وجود در وقتی که دنبال پیغمبر کردند و آمد در
کوهها و سنگ زدند به پایش. خون افتاد و صورتش
و مردم رجاله قریش بچه‌ها را تحریک کردند و ...
تا پیغمبر آمد به این کوهها پناه برد. جبرئیل آمد گفت
خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید ما تمام قوای
خود را در تو گذاشتیم باد را در اختیار تو گذاشتیم
زمین را در اختیار تو گذاشتیم صائقه را در اختیار تو
گذاشتیم همه را در اختیار تو گذاشتیم دیگر حالا اگر
یکی از اینها در اختیار ما بگذارند چه می‌کنیم؟ همه
دنیا را کن فیکون می‌کنیم! همه را در اختیار تو
گذاشتیم نفرین می‌خواهی بکنی به این قوم، نفرین
کن. بعد پیغمبر چه کرد؟ پیغمبری که تمام این قوا
در اختیارش است، هیچ! گفت اللهم اهد قومی اینها

را هدایت کن اگر قرار بر این است که من از این قدرتم استفاده کنم چرا این قدرت را در راه بهبودی استفاده نکنم؟ خیلی مسئله مهم است.

ببینید که فرق بین انبیاء و بین غیر انبیا در این است حتی بین پیغمبر و بین سایر انبیا، فرق بین امام زمان علیه السلام با امثال ما در این است، با مردم، با مردم عادی در این است که امام علیه السلام مسئله را توحیدی نگاه می‌کند مسئله را از ناحیه او نگاه می‌کند می‌گوید آن کسی که این قوا را در اختیار من گذاشت همین شخص همین ذات. این خدای همین ها است خب خودش می‌داند چرا من بیایم در این جا کاری انجام بدهم؟ چرا من بیایم در این جا دخالت کنم؟ خدا دارد می‌بیند دیگر، او دارد می‌بیند

من

بیایم چه کنم؟ این فرق بین پیغمبر و بین سایر افراد است و این قابلیت برای پیغمبری و رسالت دارد. علت این که امام زمان علیه السلام امام است به خاطر این مسائل است. من این طور نیستم من در نفس گرفتارم مسائل را می‌خواهم به نفع خودم برگردانم اگر در زندگی مسئله‌ای پیش آمد می‌خواهم زندگی را به نحوی قرار بدهم که در وضعیت مناسب باشم ولو این که بر دیگری هم ظلم بشود اگر یک اشکالی در یک جا پیش آمد می‌خواهم اشکال را برطرف کنم ولو این برطرف کردن اشکال ضرری را به دیگری برساند ولی امام علیه السلام یک همچنین فکری نمی‌کند، می‌گوید بسیار خب! من در زندگی این مشکل را پیدا کردم خب کردم، الان این اشکال دارد متوجه من می‌شود چرا ضررش به دیگری برسد؟ نباید برسد. مسئله را توحیدی نگاه می‌کنید.

یک وقت یک ضرر به یکی می‌رسد یک وقتی نمی‌شود. یک وقتی یک اشکال پیدا می‌شود یک وقتی نمی‌رسد مسئله این طور نبود که بزرگان بیایند

و تمام مطالب را به نفع خودشان برگردانند. بسیاری از بزرگان در مسائل داخلی خودشان اشکال داشتند اختلاف داشتند هیچ وقت نمی آمدند یک کار غیر عادی انجام بدهند بسیاری از بزرگان در مسائل معیشتی خودشان دچار اشکال بودند. مرحوم پدر ما نقل می کرد می گفت آقای حداد دوازده سال یک زمانی به نان شبش محتاج بود التفات می کنید کسی که به اعتقاد ما و آن چه که ما دیدیم قادر بر همه چیز بود چیزهایی که بنده به چشم خودم دیدم، غیر از آن چه که شنیدم، به چشم خودم دیدیم! بر همه چیز ایشان قادر بود ولی نمی خواهد از آن نظام و تقدیری که خدا برایش قرار داده این طرف و آن طرف برود اگر برود باخته است شاید زندگیش خوب بشود شاید مسائل تغییر پیدا کند ولی قضیه چیست؟ مسئله را باخته است قضیه را باخته است این مکتب مکتب صحیح است.

مکتبی که حرکت فطری انسان را بر اساس توحید قرار می دهد این مکتب مکتب صحیح است خدا در قرآن به این پیغمبر که از او بالاتر وجود ندارد

می گوید ای مردم تصور نکنید که حالا که این خاتم
انبیاء شده و پیغمبر شده و اعظم همه انبیا و رسل و
اشرف کائنات، همه به جای خودش محفوظ، خیال
نکنید این خودش برای خودش اینها را منقبتی
می بیند و بخواهد فخر و افتخار کند بر دیگران، بله
ما دیگر به این تاج رسالت متوج شدیم و قبای ولایت
بر قامت ما آراسته شد و کذا و کذا، مسئله این طور
نیست. ولو تقول علينا بعض الاقاویل اگر یک کلمه
را جایش را کم و زیاد کند این، از پیش خود بخواهد
کم و زیاد کند ولو تقول بعض الاقاویل یک حرف به
ما نسبت بدهد یک حرف یک کلمه لأخذنا منه
بالیمن با قدرت خود چنان او را در فشار قرار
می دهیم و رگ گردن او را چنان قطع می کنیم لأخذنا
منه

بالمین ثم لقطعنا منه بالوتین وتین این رگ
گردن را می‌گویند این رگ نخاع، آن اعصاب را
می‌گویند، آن را قطع می‌کنیم مانند مرده او را
می‌اندازیم در روی زمین و هیچ کسی نمی‌تواند
جلوی اراده ما را بگیرد. این معجزه قرآن است

اصلا اسلام به خاطر این مسئله‌اش مطرح
است. ما که اسلام را پذیرفتیم به خاطر ویژگی‌های آن
است یعنی در اراده پروردگار هیچ کس نمی‌تواند
بایستد در کنار قدرت پروردگار هیچ کس نمی‌تواند
عرض اندام کند این از پیغمبرش، بقیه خود دانند.
مسئله این است. این مطلب اگر محقق شد این
مطلب فطرت اگر محقق شد انسان به آن فطرت اولی
می‌رسد، به آن فطرت اولی. و اگر انسان بخواهد نه!
از خودش کم و زیاد کند حرف را عوض و بدل کند
آن چه را که می‌خواهد، از آن کنارها، این طرف و آن
طرف یک قسمی، مطلب را برگرداند! کی ضرر
کرده؟ خودش ضرر کرده. چرا؟ به هر قدمی که ما
بیاییم از آن فطرت دور شویم به همان قدم یک دری
از سعادت را به روی خودمان بستیم حالا این گوی

و این میدان. مگر ما چقدر عمر می کنیم؟ مگر چقدر
برای ما...؟

در یک روایتی [هست که] شخصی آمد
خدمت امام سجاد علیه السلام و از احوالش شکایت
کرد حضرت او را نصیحت کردند منتهی یک
نصیحتی که برای او کارساز باشد، نیامدند حضرت
به او بفرمایند حالا عیب ندرد، بر این حالت صبر کن،
خدا به تو اجر می دهد [که] آن شخص خیال کند که
بله! بسیار خوب! حالا ما بر این صبر می کنیم اجر در
پرونده ما نوشته می شود و چه می شود. حضرت
آمدند اصلاً ریشه‌ای قضیه را درست کردند. گفتند
تو چه داری می گویی؟ تو داری از حالت شکایت
می کنی؟ ای مسکین! تو الان به سه مطلب مبتلا
هستی که هر کدام از این ها اکتفا می کند که به او
بپردازد. مسئله اول این که خداوند یک عمری به تو
داده است که هر روز که دارد از این عمر تو کم
می شود دیگر چیزی جایگزین آن نیست. دیروز ما
رفت دیگر نمی توانیم برگردانیم، باید ببینیم به چه
گذرانیم دیروز را؟ ولی آن دیروز رفت. وجود در

هر مرتبه‌ای یک حصه خاص به خود دارد که آن حصه دیگر قابل رجعت نیست. بلکه ممکن است انسان توبه کند ممکن است انسان برگردد ولی به آن حصه دیگر نمی‌رسد آن از دست رفت. حضرت می‌فرمایند یک روز از عمر تو رفته، در حالی که مردم برای آن چه که غم می‌خورند آن عبارت است از درهم و دینار. و درهم و دینار برمی‌گردد ولی آن روز گذشته که دیگر بر نمی‌گردد، دیگر بر نمی‌گردد.

مسئله دیگر که از این مسئله مهمتر است او این است که تو الان داری زندگی را می‌گذرانی و یک قدم به آن طرف داری نزدیک می‌شوی نمی‌دانی که این قدم به جنت و بهشت است یا به نار و جهیم

است؟ می دانی؟ آیا واقعا ما فکر کردیم در این
اعمالی که انجام می دهیم در این کارهایی که انجام
می دهیم، این عمل و کار، ما را به بهشت می رساند یا
این که نه ممکن است مسئله غیر از این باشد و مطلب
خلاف باشد، مسئله فرق کند.

مرحوم آقا رضوان الله علیه می فرمودند علامه
طباطبایی وقتی که در نجف بودند سرشان را
می انداختند پایین و می رفتند به درس و بر می گشتند
مردم می گفتند که همین آقایان علما می گفتند این آقا
سرش را می اندازد پایین، به این جا نگاه نمی کند به
آن نگاه نمی کند به آن سلام نمی کند، بعضی ها را
دیدید وقتی دارند در خیابان راه می روند؟ دارند در
خیابان راه می روند دائما سرشان یا این طرف است
یا آن طرف است از آن طرف خیابان کی می آید
برود؟ از آن طرف کی می آید؟ این افراد افراد پراکنده
هستند افراد متشطط هستند و این برای سالک خیلی
ضرر دارد.

الان این نکته به نظرم آمد یکی از چیزهایی
که برای سالک ضرر دارد این است که در یک

مجلسی که می‌نشینند نگاه کند ببیند که دو نفر که دارند با هم صحبت می‌کنند چی دارند می‌گویند؟ حالا این فرض کنید که در این جا نشسته آن در یک نقطه دیگر نشسته. خب دارند صحبت می‌کند به ما چه مربوط است؟ این حواس را بردن و متوجه صحبت دیگران شدن یک اثر سوئی در نفس انسان باقی می‌گذارد سالک باید متوجه خودش باشد. اولاً حرف دارند می‌زنند آهسته می‌زنند اگر می‌خواستند بلند می‌زدند پس معلوم می‌شود نظری دارند قصدی دارند ثانیاً خب اطلاع بر یک سرّ پیدا کردن شاید خلاف باشد. یک مسئله‌ای دارد مطرح می‌شود شاید خلاف باشد. من دیدم بعضی از افراد می‌آیند با من صحبت می‌کنند و آهسته هم صحبت می‌کنند و می‌بینم بعضی همین طور نگاه می‌کنند ببیند که این چه می‌گوید و من چه جواب می‌دهم؟ یک کار خصوصی دارد و نسبت به هر چیزی. ثالثاً از آرامش و سکونی که برای سالک این آرامش و سکون از اکسیژن هوا مهمتر است این لطمه می‌بیند. این یک معیار باید باشد برای همه کار ما.

مرحوم آقا می فرمودند این مساکین نمی دانند
که در دل این علامه طباطبایی چه دارد می گذرد؟
علامه طباطبایی نیامده در نجف که سرش را هی این
طرف بکند که در این بقالی چه است و ببیند در این
عطاری چیست این جا چه می فروشند ه ن جا چه
می فروشند؟ آن الان به یک گرفتاری خودش مشغول
است به یک مسائلی در وجود خودش در نفس
خودش مشغول است که اصلا مجال نمی گذارد برای
این که هی بخواهد این طرف و آن طرف نگاه کند
که کی آمد و کی رفت؟ هر کسی می خواهد بیاید و
برود. اما افراد دیگر....! نتیجه چه می شود؟ نتیجه
این می شود که این روش و این سلوک بر

اساس آن فطرت و براساس آن مشی او را می‌رساند، می‌شود فرد کامل، فردی که به مقصود رسیده، فردی که به سرمنزل مقصود رسیده و نتیجه را عائد کرده. اما دیگران نه! یا به این طرف نگاه می‌کند یا به آن طرف، کی رفت؟ کی خارج شد؟ کی وارد شد؟ فلان آقا وارد نجف شد فلان آن آقا خارج شد چه حرفی را آورد مطرح کرد و چه حرفی...؟ امروز و فردا و پس فردا بعد هم بفرمایید بروید دیگر، هیچی، چه شد قضیه؟

بزرگان این نحو بودند سرشان به کار خودشان بود. اگر دیدید یک شخصی سرش به کار خودش است و کاری به این مسئله ندارد، یک وقتی مسئله تکلیف است آن مسئله تکلیف حکم خاص به خودش دارد و شرایط خودش را دارد و ما نباید بیاییم قاطی کنیم خلط کنیم و هر چیزی را به نام تکلیف جا بزنین نه این حرفها نیست بالاخره خدا را که دیگر نمی‌توانیم گول بزنین خدا و ملائکه خدا را که نمی‌توانیم فریب بدهیم امروز می‌توانیم چند نفر را با صحبتها و کلمات دلنشین و اظهار مطلب کردن

و اینها [فریب بدهیم] ولی فردا این خبرها نیست. پرونده را می آورند می گذارند جلو بفرما شما نیت این بود خب حالا خوب است به فکر آن روز باشیم یا به فکر همین دو یا سه روزی که دارد می گذرد؟ به فکر کدام باشیم؟ کدام برای ما مفید است؟ کسانی که آمدند و بُردند، کسانی بودند که به این جا کاری نداشتند سرشان را انداختند پایین و آمدند و رفتند.

خدمتتان عرض کردم آن چه را که من دیدم از ارتباط پدرم با مرحوم آقای حداد، بهترین شاگرد مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه خب مرحوم آقا بود دیگر، از نظر علمی خب کسی روی دست او نبود، از نظر موقعیت اجتماعی خب همین طور، ایشان وقتی که می آمد در کنار آقای حداد، من آن چه را که می دیدم آن دورانی که ما دیدیم تقریبا من در سنین هفده هجده سالگی بودم که دیگر از توفیق زیارت آقای حداد محروم شدیم، در همان سنین بود، اصلا مانند یک عبد در قبال مولای خودش بود، می آمد پدر ما می گرفت در آن مجلسی که آقای حداد بود قضایایی که خود من در کربلا وقتی که مشرف

شده بودیم در سن هجده سالگی می دیدم، قضیه آن
را مرحوم آقا در روح مجرد تعریف کردند آن موقع
سن من هفده سال یک قدری کمتر بود می گرفت در
مقابل آقای حداد [می نشست] اصلا فکر نمی کرد که
کی وارد اتاق شد کی رفت؟ اصلا...! فقط و فقط
تنها فکرش و ذهنش متوجه ایشان بود و دائما دنبال
این بود چی از دهان ایشان بیرون می آمد؟ فوری قلم
و کاغذ درمی آورد و یا در همان موقع شروع می کرد
به نوشتن الان این دفترهایی که از مرحوم آقا باقی
مانده و به حول و قوه خدا ان شاء الله در آتیه نزدیک
ممکن است نوشته جات به این کیفیت ایشان، منتشر
شود در آن جا خواهید دید، فلان

روز مرحوم آقا این را فرمودند فلان روز فلان
کس این را گفت تمام مطالب را ایشان می آمدند همه
را می نوشتند و محفوظ می کردند یا این که بعد از این
که ایشان رفتند می آمدند می نوشتند و چه بسا همین
مطالب راهگشا است همین مطالبی که در آن موقع
مطرح شده

این یک فرد یک فرد دیگری هم بود که
اسمش را ایشان آوردند در همین روح مجرد، هر
کسی می آمد ایشان اصلاً شده بود فضول اتاق فضول
کار آقای حداد، کی آمد کی رفت؟ چرا فلانی آمد؟
آخر تو که خودت را به شاگردی آقای حداد پذیرفتی
و آقای حداد را به عنوان استادت پذیرفتی آخر چه
شخصی آمد چه شخصی رفت که به شما مربوط
نیست. چرا فلان آقا می آید در این جا؟ یکی از
افرادی که پیش آقای حداد می آمد و از ایشان استفاده
می کرد همین مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی
بود پسر همین رهبر انقلاب بود، ایشان من خودم
می دیدم هر دو هفته سه هفته از نجف می آمد و
می نشست در آن جا. یک ساعت می نشست و

ساکت هم بود بنده خدا، یک سوال از ایشان می کرد
و آقای حداد هم یک جوابی می دادند اتفاقاً آقای
حداد هم ایشان را دوست داشت، می آمد می نشست
استفاده اش را می کرد و می رفت این آقا فضولی
می کرد که چرا این آقا می آید؟ شما چه کار داری؟
چرا می آیند وقت ایشان را می گیرند؟ التفات کردید؟
چرا فلان آقا نمی آید؟ چرا؟ دائماً اصلاً کار این
آقا این طور بود که نسبت به افراد صحبت می کرد
پشت سرشان حرف می زد از این می آمد می گفت!
من در آن موقع سنم هفده سال بود وقتی این مطالب
را می دیدم به او اعتراض می کردم و او یک جوابی به
من می داد که خلاصه بله ادراک این مسائل بالاتر از
این حرفها است و من می گفتم من اینها را نمی دانم،
من می دانم این روش روش خلاف است شما در
قبال آقای حداد نباید صحبت کنی.

و نتیجه آن چه شد؟ نتیجه آن این شد که این

می آید می آید می آید می آید می آید، این نفس می آید
جلو، نفسی که هنوز اصلاح نشده، با این تفکر با این
دید با این اقدام، می آید جلو می آید جلو به یک جایی

می‌رسد که خودش در مقابل آقای حداد هم می‌ایستد! تا حالا در قبال سایر افراد می‌ایستاد حالا همین آمده جلو آمده جلو، یک مسائلی هم برای او منکشف شده یک مطالبی را می‌بیند، با توجه به عدم تربیت واقعی نفس و با توجه به آن چه را که مکاشفه و مشاهده برای او حاصل می‌کند معجونی می‌سازد که این معجون می‌آید در مقابل استادش می‌ایستد! التفات کردید؟ این جا دیگر چاره‌ای نیست! می‌گویند بفرمایید دیگر! لذا مرحوم آقا هم نوشتند که ایشان را طرد کردند طرد کردند.

خب چه شد؟ ایشان کسی بود که همین آقای که عرض می‌کنم قادر بود بعضی از کارهای عجیبه را انجام بدهد، کارهای عجیبه! من جمله یکی از مسائل را من به شما می‌گویم. از منزل آقای

حداد آمدیم بیرون به اتفاق ایشان، رفتیم بیرون سبزی بخریم یک چیزی برای ناهار بخریم یک مقداری میوه بخریم، اول برویم حرم زیارت کنیم و بعد هم برمی گردیم نزدیک ظهر بود یک چیزی بگیریم و بیاییم، آمدیم بیرون، گفت فلانی بیا قبل از این که حرم برویم، برویم استرالیا در فلان جا یک گشت بزنیم و برگردیم! گفتم نه من اهل این حرفها نیستم! گفت نه عیب ندارد به کسی نمی گوئیم! گفتم نه اول برو به آقای حداد بگو بعد هر جا ما را خواستی ببر، این طرف ببر آن طرف ببر کره ماه هم ببری [می آیم] هر چه اصرار کرد، نیم ساعت بیشتر نمی کشدها! یک ربع می رویم ده دقیقه برمی گردیم! از این کارها می کردها! تازه این کمترین چیزی بود که من به شما گفتم، چیزهای دیگر را نمی گویم کارهای دیگر که می توانست بکند نمی گویم. ولی همان موقع در سن هفده سالگی، کمتر از آن سن، می دانستم انجام دادن این مسائل و این کارها بدون نظر استاد خلاف است. نرفتم، گفتم نمی آیم. گفتم برویم سبزی بخریم بیاییم این کارها

چیست و خوب چه می‌شود؟ می‌آید جلو. اینها تمام به خاطر این است که این آقا به جای این که به خودش بپردازد به مسائل دیگر دارد می‌پردازد به آن چیزهای دیگر دارد می‌پردازد به مسائلی که برخلاف حرکت [و] سیر تکاملی نفسش است دارد می‌پردازد و این نکته نکته مهمی است.

نکته مهم این است که انسان ببیند آن چه که را برای او، برای حرکت او مفید است آن را اختیار کند و مسائل دیگر را کنار بگذارد. وقتی که من خدمت دوستان عرض می‌کنم راه سلوک زن در این است که از شوهر اطاعت کند و به زندگی خودش بپردازد این مسئله‌ای نیست که من از پیش خودم می‌گویم این مسئله‌ای است که گفتم. عهده هم بر عهده خودشان مسئله هم بر عهده خودشان. حالا اگر ما بخواهیم نه، مطلب را به یک نحوی دیگر کنیم، آن شوهری که گفتن باید اطاعت کرد آن شوهر باید مثل کی باشد! یعنی چه؟ اگر می‌خواستند خودشان می‌گفتند دیگر. آن شوهری که من از خودم می‌گویم ما همچنین خیلی آدم درست و حسابی که

نیستیم ولی صحبت در این است آن راه و آن طریق
بر همین اساس است.

یک نامه‌ای آمده بود برای من که من در فلان
جا می‌روم و شوهرم به من اجازه داده که بروم ولی
اجازه رفتن به فلان مجلس را نداده آیا من می‌توانم
از اداره مرخصی بگیرم و بروم و بعد به شوهرم
نگویم؟ گفتم نخیر حرام است. زن از منزل که
می‌خواهد بیاید بیرون، باید با اجازه شوهر بیاید
بیرون، مجلسی که می‌خواهد برود با رضایت [شوهر
باید باشد] نه این که یک کاری انجام بدهد که آن
بیچاره را دیگر [مجبور به رضایت کند] هر کسی
می‌داند که چکار کند! با رضایت و با طیب خاطر.
چرا؟ چون بر خلاف مسیر فطرت نمی‌شود قدم
برداشت. راه سلوک زن در این باب است. التفات
کردید. مرد برای

خودش یک حسابی دارد مرد برای خودش
پرونده جدایی دارد. دیده شده بعضی‌ها می‌گویند
این مطالبی که شما مطرح می‌کنید خب این ظلم به
زن است! این مطالبی را که شما مطرح می‌کنید
اجحاف است! دیگران جور دیگری می‌گویند جور
دیگری تفسیر می‌کنند می‌گوییم مگر من دیگرانم؟
چرا دیگران من نباشند؟ دیگران من باشند. چرا؟
مسئله سر این است که خدمت شما عرض کنم همین
راه و همین سیر به یک نحوی است که حتی نسبت
به مردها هم در بعضی اوقات همین اشکالات پیش
می‌آید. ممکن است همین‌ها بگویند این مطالبی را
که شما می‌گویید چرا باید باشد؟ مرد هم هر کاری
نمی‌تواند بکند. مرد هم نمی‌تواند هر مسئله‌ای که به
نظرش رسید مطرح کند هر کاری دلش خواست
بکند از حسن رفتار زن، سوء استفاده کند! خدا
چوبش می‌زند پدرش را در می‌آورد این طور نیست
به همین سادگی، اسلام گفته زن باید از مرد اطاعت
کند حالا مرد هر چی دلش می‌خواهد... نخیر! قدم
از قدم که مرد برمی‌دارد باید آن طرف حساب پس

بدهد و یک وقت انسان متوجه می‌شود که عجب! آن مقدار که از مرد گرفتند و به حسابش گذاشتند خیلی بیشتر از آن است که از زن توقع شده، خیلی بیشتر است ولی صحبت در این است که ما این اعمال را می‌خواهیم برای کی انجام بدهیم؟

این رفتار را برای کی می‌خواهیم انجام بدهیم؟ منظور من در این صحبتها و این مجالس که با مخدرات و احبه و اعزه است بیشتر این چیزهایی است که برای این محیط می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد. ما برای کی می‌خواهیم انجام بدهیم؟ اگر ما می‌خواهیم برای خدا انجام بدهیم خف او اینطور خواسته، خودش می‌داند. من یک وقتی به یک شخصی می‌گفتم اختلافی پیش آمده بود، با شوهرش آمده بودند من جدا از آن شوهر با آن مخدره صحبت می‌کردم گفتم آقا جان مسئله شما با ایشان این است. یک وقتی یک مطلبی را ایشان از شما می‌خواهد که در قدرت شما نیست آن یک مسئله دیگر است، نیست. یک وقتی نه! مشکل است قضیه، شما این را انجام بدهید از دو حال خارج نیست یا آن چه را که

او گفته صحیح است و شما یک مطلب صحیح را انجام دادید و شما نباید توقعی داشته باشید یا نه مطلبی که گفته خلاف است اما شما برای رضای خدا آمدید و این زحمت را بر خودتان تکلیف کردید و این را انجام دادید در روز قیامت آیا خدا به خاطر این از شما سپاسگذاری می کند یا می گوید چرا انجام دادی؟ خوب پس معلوم می شود که ما با شوهر که طرف نباید باشیم ما با کسی دیگر طرف هستیم. هم مرد در ارتباط با زن با کسی دیگر طرف است و هم زن در ارتباط با شوهر و بچه ها با کسی دیگر طرف است، طرف شخص دیگر است شما به این مسائلی که این طرف و آن طرف گاهی مطرح می شود اصلا توجه نکنید اینها همه تخیلات است اینها همه تصورات است.

شما در جایی قدم گذاشته‌اید که مقصد و مقصود خود را فقط ولایت امام علیه السلام قرار دادید حالا زید چه می‌گوید عمر چه می‌گوید فرض این می‌گوید اشتباه است این می‌گوید درست است. مطلب در این است. آن چه را که خدای متعال از ما می‌خواهد بر این اساس است و ما باید بدانیم بیش از آن مقدار که ما نیاز به پروردگار در خود احساس می‌کنیم بیش از آن مقدار که احساس بدبختی و بیچارگی و فقر معنوی و جهالت و نرسیدن به مطلوب، بیش از آن مقدار که ما در خود می‌بینیم خدای متعال بیش از این مقدار نسبت به ما اقبال دارد بیشتر اقبال دارد.

در حدیث قدسی است که می‌فرماید لو علم المدبرون عنی کیف اشتیاقی بهم و شوقی الی رؤیتهم لما توشوقا اگر آن کسانی که نسبت به من پشت می‌کنند آن کسانی که به دنبال خودشان می‌روند آن کسانی که مرا مدّ نظر قرار نمی‌دهند مطالب خودشان را مدّ نظر قرار می‌دهند، می‌خواهند در زندگی فکر و نظر خودشان اعمال بشود نیت خودشان اعمال

بشود آن چه را که من می‌گویم نمی‌خواهند آن را
اعمال کنند آن کسانی که دارند به دور خودشان
می‌گردند اگر بدانند من چقدر از عمل اینها ناراحت
هستم و چقدر اشتیاق دارم که اینها را به سمت خودم
ببینم، اگر این را احساس بکنند حدیث قدسی است
ها از شدت شوق یک لحظه نمی‌توانند زندگی کنند
یعنی فوراً می‌میرند از شدت شوق! بله؟ فرض کنید
که من باب مثال انسان نسبت به شخصی عنادی دارد
دشمنی دارد و خیال می‌کند در ذهن خودش که این
شخص نسبت به او چه هست و چه هست و اگر او
را ببیند از بین می‌برد و چه می‌کند و فلان. بعد یک
مرتبۀ با او در یک مجلس برخورد می‌کند و می‌بیند
این آمد او را بغل کرد او را بوسید او را در کنار
خودش گرفت آمد نشانند بالا و چه کرد! چطور یک
مرتبۀ اصلاً تمام فکرش به هم می‌ریزد و تمام
بافته‌های خودش از بین می‌رود چرا؟ اصلاً درست
۱۸۰ درجه خلاف مشاهده می‌کند دیگر. مسئله بین
ما و بین خدا از این باب است.

مرحوم آقا می‌فرمودند آن خدایی که ما یعنی

منظور نه شخص ایشان یعنی خلاصه آن کسانی که متکفل و متعهد امور مردم هستند آمدند آن را برای مردم تصور کردند آن خدا یک حالت ترس و وحشت و غضب و قهر و قهاریت و بگیر و بزن و ببند و کذا و کذا آمدند ترسیم کردند که از آن اول وقتی که اسم خدا می آید شروع می کند همه بدنها لرزیدن، همه بدنها شروع می کند به لرزیدن ولی ایشان می فرمودند آن خدایی که اولیا می آیند آن خدا را برای مردم ترسیم می کنند آن خدایی است که می شود او را در آغوش گرفت آن خدایی که در کنار نشاند آن خدایی که از پدر و مادر به انسان محبت او و رأفت او بیشتر است.

شما که الان در این جا نشستید و دارید به این مطالب توجه می کنید و بحمدالله خودتان را در تحت اطاعت اوامر پروردگار قرار دادید و می خواهید رشد کنید آیا می دانید برای این حال آرامش شما و آمدن، چه ملاحظه‌های دست به دست هم دادند تا این که شما را در این جا نشانند؟ خبر دارید؟ ما که نمی دانیم. چه موانعی برطرف شد تا شما توانستید بیایید؟ اگر مریض می شدید یک جریانی اتفاق می افتاد نه! ما همین قدر می گوییم بله! ما آمدیم و رفتیم و این کار را کردیم و از بعضی از مسائل دست برداشتیم و چه کردیم! در حالی که مسئله از آن طرف است آن طرف دست به دست هم داده شده تا این که قضایا در این طرف درست شده. این نکته را ما همیشه باید در نظر داشته باشیم. نکته این است که تمام این لبیک‌های ما تمام این خواستهای ما تمام اینها همه اول لبیک از جانب او آمده و تا لبیک نیاید نمی شود قدم از قدم برداشت. و این نکته را همیشه ما باید مد نظر داشته باشیم. در عبادات باید مد نظر داشته باشیم این را که من خدمت شما عرض می کنم عین آن چیزی است

که من در تجربه با بزرگان مشاهده کردم و عین آن چیزی است که از آنها دیدم

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ
إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ الحجرات، ۱۷ می آیند پیش تو و می گویند

یا رسول الله ما اسلام آوردیم، منت می گذارند

می خواهند سر تو منت بگذارند که ما اسلام آوردیم

آمدیم جزو تو، جزو اطرافیان تو شدیم. چه کردیم

چه کردیم! همه نظر نظر کثرت است. خدا صریحا

می گوید، می گوید خدا بر شما منت گذاشت تا این

که شما را هدایت و اصلاح کرد خب این ابوسفیان

بود دیگر، ابوجهل بود دیگر، این افراد دیگر هم

بودند دیگر، بله؟ آن وقت اگر ما بدانیم مسئله از چه

قرار است و حقیقت بر چه اساسی دور می زند آن

وقت خیلی اوضاع عوض می شود خیلی افکار تغییر

پیدا می کند ارتباطات ما با افراد خیلی دیگر فرق

می کند نحوه معاشرت ما با افراد تفاوت می کند.

دیگر خود را نمی توانیم به حساب بیاوریم همه در

یک منوال قرار می گیریم همان نحوه که من از بزرگان

دیدم همان کیفیت که خودم مشاهده کردم. بارها

مرحوم آقا می فرمودند که همه افراد رفقا و همه
دوستان مثل دندان‌های یک شانه می مانند و این را به
خاطر مجلس گرم کردن و رعایت بعضی مسائل
نمی گفتند! واقعیت را می گفتند یعنی واقعا همه در
قبال پروردگار به این کیفیت هستند و ما می آییم با
آن افکار خودمان و با آن طرز تفکر خودمان این
حقیقت صاف و بی آلاشی که می شود در این بستر
قرار بگیرد ما او را در این طرف قرار می دهیم،
می شود در این نحو قرار بگیرد ما در نحو دیگر قرار
می دهیم خرابش می کنیم می پیچانیمش، آن فایده را
دیگر نمی بریم و عمرمان را هم به بطالت گذرانندیم
و نتیجه‌ای طبعا عاید ما نخواهد شد.

و این را باید همه ما بدانیم از من گوینده که این مطالب را القاء می‌کنم و همه‌اجبه که این مطالب را می‌شنوند و همه‌افراد، این که در آن طرف قوم و خویشی و نسب و خویشاوندی نیست. هیچ گونه این مسئله را که خدمت شما عرض می‌کنم من خودم شخصا تجربه کردم هیچ گونه خویشاوندی و هیچ گونه تعلق که طرف خیال کند بله حالا فرض کنید که فلانی دیگر پسر آقا شده و کارش تمام شده است و حتما پدرش به او عنایت دارد نه این حرفها نیست یک روز که من یک خطا کنم سریعاً اثر آن را در نفس خودم می‌بینم صریحاً دارم به شما می‌گویم اگر من قدم خلاف بردارم اثر کدورتش را در نفس می‌بینم و روی تمام کارهایم تأثیر می‌گذارد این حرفها نیست و همین هم باید باشد درست هم همین باشد. مرحوم آقا می‌فرمودند می‌آیند پیش ما می‌گویند این کار را برای ما بکنید آقا آن کار را برای ما بکنید ایشان می‌فرمودند اصلاً من مگر چه کاره هستم؟ می‌فرمودند من چه کاره هستم؟ واقعا همین طور است. یعنی در بین خودش و بین خدا مرحوم

آقا اصلا هیچ گونه فضیلتی، امتیازی، کاری انجام
بدهد برای این، برای آن، یکی را مقدم کند بر
دیگری، اصلا این مسئله در مخیله ایشان خطور
نمی‌کرد. می‌فرمودند مسائل دوستان با ما به نحو
اتوماتیک است یعنی یک قضیه‌ای که انجام می‌شود
یک سرش می‌رسد به خدا یک سرش برمی‌گردد به
ما. اصلا این مسائل همه مثل اتوماتیک انجام می‌شود
یک عمل که انجام بگیرد، عمل خلاف، آن در نفس
خودش احساس دارد، می‌فهمد، از کجا می‌فهمد؟
مسئله بر اساس سه ضلع مثلث قرار دارد در رأس
مثلث خدا قرار دارد در یک طرف آن انسان در یک
طرف آن هم همان فرض استاد کامل فرض کنید که
حالا امام باشد یا پیغمبر باشد یا فرد دیگر باشد؟ این
مسئله سه تا با همدیگر مربوط است. این یک عمل
انجام بدهد می‌رود بالا از بالا می‌آید در قلب استاد،
استاد احساس کدورت می‌کند نسبت به کی؟ نسبت
به این. بخواهد نخواهد همین است. عمل خوب
انجام می‌دهد لذا مرحوم آقا می‌فرمودند من یکدفعه
به یک شخصی احساسی پیدا می‌کنم البته ایشان همه

چیز را که به ما نمی‌گفتند اشاراتی، چیزی، من نسبت به او یک احساسی پیدا می‌کنم می‌بینم او عملی انجام داده، احساس خوب پیدا می‌کنم می‌بینم عمل خوب انجام داده، احساس اصلاً اتوماتیک وار می‌زند قضیه. یک ثانیه هم تأخیر نمی‌افتاد، به محض این، تمام بود.

من یک وقتی در خدمت ایشان بودم شب کاری را انجام داده بودم البته کار، خلاف نبود ولی خوب جایش نبود حالا فرض کنید که این را می‌گویم در خدمت کسی، این را بگویم جایش نبود و کسی هم از این قضیه خبر نداشت. فردا صبح رفته بودم خدمت ایشان نشسته بودند، ایشان داشتند مشغول

نوشتن می‌شدند من هم در این کنار مشغول
نوشتن بودم در همان مکتب ایشان، کتابخانه ایشان،
همین که من داشتم می‌نوشتم ببینید این مسئله
تلگرافی و اتوماتیک همین که من داشتم می‌نوشتم
یک مرتبه آن معنا به ذهنم آمد که من دیشب این کار
را کردم، بدون هیچ مقدمه‌ای، در حین نوشتن، تا این
معنا در ذهنم آمد مرحوم اقا سرشان را بلند کردند آقا
سید محسن! گفتم بله آقا! گفتند فانک بأعیننا، تو
همیشه جلوی چشم ما هستی! التفات می‌کنید!
سرشان را انداختند پایین و بعد مشغول نوشتن بقیه
کتابشان شدند، اصلاً مسئله اتوماتیک به این نحو
است، از آن جا می‌آید می‌رود در این و بعد در آن جا
چه می‌شود؟ البته نقطه‌اصلش در آن جا است
زیراکس و کپی می‌آید در ما، ما خلاف داریم ...،
اصلش آن طرف است خیال نکن تو هر کاری
بخواهی می‌توانی بکنی فانک بأعیننا، تو در جلوی
چشم ما هستی، هیچ کس هم از این قضیه خبر
نداشت. و از این مسئله برای تمام دوستان و آنها
اتفاق افتاده در ارتباط با مرحوم آقا، داشتند همه.

مسئله مسئله قراردادی نیست. قضیه سلوک قضیه قراردادی نیست مثل ادارات که هر اداره‌ای برای خودش قانون داشته باشد این اداره این قسم لباس بپوشند آن اداره آن قسم باشد. در ارتش لباس این طوری باشد در شهربانی این طور باشد در فلان اداره این طور باشد، قوانین هر اداره‌ای تفاوت کند.

در سلوک مسائل تکوینی است این آب آب است هزار نفر بیایند بگویند که این آب سم است سم نمی‌شود. این مایع سم است هزار نفر بیایند بگویند این مایع اشکالی ندارد این سم است. لهذا مسائل سلوکی تمام این مسائل تکوینی است و این تشریح بر اساس آن تکوین است و امکان ندارد یک مسئله‌ای مقرب انسان باشد و مورد نظر خدا نباشد و امکان ندارد یک مسئله‌ای مبعده باشد و مورد نظر خدا باشد، دور بکند انسان را و مورد نظر خدا باشد، صلاح بر این باشد فعلا...! نه آقا آن صلاحها را بگذارید کنار. صلاح آن است که او می‌خواهد فساد آن است که او نمی‌خواهد. مسئله صلاح و فساد بر اساس اراده و عدم اراده او تعلق می‌گیرد، نه این که

امروز صلاح است من این امر را بکنم فردا صلاح نیست آن امر را بردام، این مسئله است. آن وقت اگر این نحوه را کسی انجام داد و به این کیفیت پیش آمد خداوند راه او را تضمین می کند.

مرحوم آقا می فرمودند کسی که بیاید و به این مطالبی که من گفتم عمل کند من تضمین می کنم! دیگر حرف عادی نیست. من مقصد او را تضمین می کنم من هدف او را تضمین می کنم من راه او را ...، به شرط این که انسان درست بیاید، به شرط این که بیاید و توفیق را هم از خدا بخواهد و خلاصه با زبان عجز و نیاز به خدا عرض کنیم که ما قدرت و تحمل برای انجام وظیفه را نداریم، خود قدرت و

تحمل [را] هم تو بده، درست بگویم اگر
درست گفتیم او هم می دهد ولی اگر در همان موقع
گفتن، یک چیزهایی را هم نگه داریم، می گویم خدا
یا تو بده ولی درست نمی گویم می گویم خدایا تو
توفیق بده خدا می گوید بسیار خب من همین الان
توفیق را به تو دادم همین الان دادم تو چرا نمی روی؟
یعنی چه توفیق را دادم؟ یعنی موانع را از سر راه تو
برداشتم می توانی بلند شوی می توانی این عمل را
انجام بدهی می توانی اقدام را بکنی توفیق معنایش
این است. انسان بنشیند بگوید که من توفیق ندارم
که معنا ندارد، نه! خدا می گوید من توفیق را الان دادم
مثل این که الان این توفیق را خدا به شما داده، بسیار
خب. برای ادامه انسان باید کار انجام بدهد اگر انسان
درست بگوید و اگر واقعا بگوید یعنی از روی صدق
احساس بکند، شما بدانید که اگر تمام خلائق را هم
خدا به آن مرتبه عرفان و فنا برساند هیچ برای خدا
به اندازه سر سوزنی مانعی ندارد تصور نکنید که حالا
یک نفر بود دو نفر بود در هر زمانی، نه این حرفها
نیست. رسیدن به مقصود و مطلوب برای همه افراد

در همه زمانها و در همه شرایط و امکانات فراهم است. خب این یک صحبتی که راجع به این زمینه کردیم. از آن جایی که بنا داشتیم در این مجالس اگر دوستان مطلبی، مشکله‌ای به نظرشان می‌رسد در همان حدود امکان مجلس اگر صحبتی هست در حدود یکی دو تا سه تا سوال اگر مطرح بکنند من پاسخ می‌دهم.

سؤال: این مخدره این طور نوشتند که آیا اگر ما بخواهیم راه خدا [را] بپیماییم توجه‌مان بیشتر به ولی خدا باشد یا به امام زمان؟ و [توجه به ولی خدا] بی توجهی به امام زمان محسوب می‌شد یا این که توجه به ولی خدا همان توجه به امام زمان است به دلیل این که ولی هم از امام زمان دستور می‌گیرد و هر دو در طول هم واقع شدند و از هم جدا نیستند.

استاد: البته این نکته، بله، نکته بسیار خوبی است و این مطلب را به نحو کلی به یک قسم می‌شود مطرح کرد اما اگر بخواهد در مصداق بیاید مسئله آن فرق می‌کند. به نحو کلی این است که ولی خدا آن شخصی است که از نفس گذشته باشد و به فنا رسیده

باشد و خود ما هم به دنبال یک همچین ولی داریم
می‌گردیم و اگر دست من هم به یک همچین
شخصی برسد به حول و توفیق الهی سر ارادت بر
یک همچین آستانی می‌ستانم. این شخصی ولی با
این خصوصیات که هست بله، آن تفاوتی با امام زمان
از نقطه نظر اتصال به آن حضرت ندارد اما آن چه را
که به آن ولی می‌رسد از طرف امام زمان علیه السلام
است و فقط فقط امام زمان علیه السلام، او واسطه
نزول برکات پروردگار و پخش آن در عوالم امکان
است. بنابراین توجه همان طوری که خود مرحوم آقا
بارها تذکر می‌دادند فقط باید به خود امام زمان علیه
السلام معطوف باشد و توجه به آن ولی خدا هم باید
در راستای توجه به امام

زمان ارواحنا فداه مطرح باشد و نظر استقلالی
نباید نسبت به این مسئله داشت.

سؤال: راجع به کتابهای مرحوم آقا فرمودند که
کدام کتاب را به افراد [توصیه کنیم؟]

استاد: بله کتابهایی را که ایشان نوشتند کتابها
را برای همه افراد نوشتند و ایشان می فرمودند ما این
کتابها را برای همه نوشتیم و بنده شخص خود من که
خب طبعاً بیشتر به نظرات ایشان آگاه هستم خودم را
بی نیاز از این کتابها نمی دانم و حتی در بسیاری از
مسائل که بعد از فوت ایشان اتفاق افتاد کرارا و مراً
عرض کردم که اسوه من مسائلی بود که در آن کتابها
بود و الحمدلله هم نتیجه را گرفتم و در این قسمت
ما ضرر نکردیم و این کتابهای ایشان بله، درست
است به افراد معمولی می شود هدیه داد البته کتابهای
ایشان مراحل مختلفی دارد فرض کنید کتاب توحید
علمی ایشان یک کتاب تخصصی است و شاید هر
کسی نتواند به محتوای آن برسد و به قول خود ایشان
کسی می تواند این کتاب را بفهمد که یک دوره فلسفه
و عرفان نظری خوانده باشد. کتابهای دیگر ایشان در

آن حد نیست و خود شخص از نحوه مطالعه و دریافتی که از کتابها می‌کند می‌تواند موقعیت خودش را با آن کتابها ارزیابی کند.

راجع به شرکت در مجالس ذکر البته این شرکت بسیار لازم است و فایده هم بر این مسئله مترتب است. همان طوری که عرض کردم راه خدا، راه منحصر به یک نوع بینش و یک نوع تفکر نیست. آن چه که برای راه سالک بین او و بین پروردگار مطرح است عبارت است از خلوص نیت و صفای باطن و اخلاص در عمل، آن در هر جا باشد آن مهیا است. بعضی‌ها سوال می‌کنند چرا ما به زیارت ائمه علیهم السلام برویم؟ این همه تأکیدی که فرض کنید بر زیارت امام رضا علیه السلام شده بر زیارت سیدالشهدا شده، خب از همین جا ما قلبمان را خالص می‌کنیم بدون این که خرجی کنیم و چیزی، زیارت کنیم. مسئله رفتن به زیارت یعنی استفاده حضوری از برکاتی که متوجه همان بقعه است به واسطه عنایت و توجه خاصی که آن روح با آن بدن دارد. چرا می‌گویند بروید قبرستان و به زیارت قبر؟

به جهت این که آن روح در ارتباط با آن بدن یک
تعلقی دارد که توجه آن در آن جا بیشتر است. قطعا
در روضه منوره علی بن موسی الرضا علیهما السلام
و ارواحنا فداه، این تأثیری که در آنجا هست قطعا آن
تأثیر در جای دیگر نیست با این که ولایت آن
حضرت ولایت عام است و اصلا مکان بر نمی دارد و
مسئله مسئله مادی و فیزیکی نیست، مسئله متافیزیک
و مابعدالطبیعه است و در آن جا مکان و زمان اصلا
مطرح نیست منتهی صحبت در این است که رفتن در
این مکان به معنای قدم برای رسیدن به معشوق و به
مطلوب و محبوب ما که امام علیه السلام، امام رضا،
قدم برداشتن است التفات کردید! این مسئله است و
خیراتی که در این قضیه متوجه می شود مترتب بر این
نکته است. کسی که می تواند برود

به این معنا است که شرایط برای او آماده شده و کسی که نمی‌تواند برود به این معنا است که شرایط برای او آماده نیست خب در این صورت عدالت پروردگار و آن جنبه فیض مطلق که شامل همه افراد است اقتضا می‌کند که همان طوری که شرایط برای یک شخص آماده می‌شود و آمادگی آن شرایط در اختیار افراد نیست پس بنابراین اگر قرار باشد آن فیض براساس شرایطی که در اختیار افراد نیست بیاید خب این ظلم است، افرادی که نمی‌توانند بروند خب اگر محروم باشد این ظلم است. بر همین اساس می‌گویند کسی که نمی‌تواند برود، از دور زیارت کند عینا آن ثواب را می‌دهند کسی که می‌تواند خب باید بلند شود برود زیارت کند البته طبق شرایط خودش نه این که خارج از آن حد. همین مسئله در مورد مجلس ذکر هست در مورد مجلس ذکر باید افراد تابع شرایط خاصی باشند آمادگی داشته باشند و از نظر سایر مسائل دیگر که طبعا برای دوستان این‌ها مطرح شده و همه اطلاع دارند و اگر کسی نتواند و برای او آن آمادگی نبود در عین این که آن اشتیاق و

شوق برای رسیدن به این مسئله را داشته باشد بدون یک ذره کم و کاست از همان بهره‌های معنوی برای او هم خواهد آمد و آثارش هم دیده شده است.

سؤال: در این جا ایشان نوشتند که آیا در یک زمان می‌شود دو ولی خدا باشد یا این که در هر زمان یک ولی وجود دارد و آیا می‌شود که در یک زمان بیش از یک نفر کامل باشند؟

جواب: بله اشکالی ندارد و هیچ مانعی ندارد که بیش از یک نفر هم باشند منتهی قرائن و شرایط تا به حال بیش از دو یا سه تا را نشان نداده، از دو نفر بیشتر نبوده ولی این به عنوان یک امر حتمی نیست.

سؤال: منظور از حدیث امام رضا که فرمودند هر کسی می‌خواهد عزیزترین کس روی زمین باشد به حسین نگاه کنید چیست؟ با توجه به این که در زمان امام رضا امام حسین وجود نداشت و منظور از حمله عرش که زمانی مردم می‌میرند و فقط او و جبرئیل می‌ماند اسرافیل است؟

استاد: منظور از حمله عرش ملائکه نیستند بلکه منظور آن ارواح مجرده هستند که مافوق ملائکه

هستند، این منظور است. اما از آن حدیث امام رضا که فرمودند به حسین نگاه کند منظور شخص امام حسین که نیست بلکه همان رفتار و کیفیت سیدالشهدا علیه السلام است که همان طوری که بارها عرض کردم انسان باید برنامه سیدالشهدا علیه السلام را لحظه به لحظه اسوه برای حرکت خودش قرار بدهد اگر این طور باشد خود نگاه کردن به واقعه امام حسین علیه السلام و حضرت زینب و کیفیت رفتار آنها، یک وقتی من در یک مجلسی بودم مجلس مرحوم آقا در مشهد، ایشان صحبت می کردند راجع به بعضی از حرفهایی که مطرح می شود و زنها می آیند صحبت می کنند جلوی مردها، ایشان خیلی متأثر بودند و گفتند می گویند حضرت زینب آمد و رسالتش را چه کرد و جلوی افراد و

مردم و یزید و دم و دستگاه کوفه و اینها صحبت کرد و هیچ اشکالی ندارد زن بیاید صحبت کند جلوی مرد و ...! ایشان فرمودند حضرت زینب شصت سال سنش بود یک واقعه داریم که در این مدت شصت سالی که در مدینه بود ایشان بیاید برای مردها صحبت کند؟ این چه مسائلی است که باید مطرح بشود؟ خوب حالا تفسیرهای مختلف بر عهده خود افراد است و هر کسی باید پاسخگوی طرز تفکر و طرز اعلان و مطلب باشد.

آن را که ما می فهمیم این است و باید بدانیم که بر اساس فهم و ادراک ما از ما مؤاخذه می شود نه بر اساس یافته های دیگران. حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ابن ام مکتوم که شخص نابینایی بود آمد کنار درب منزل حضرت زهرا حالا روایات را به چه معنا می کنند خودشان می دانند! این قضیه واقعه تاریخی است و شکی در این مطلب نیست آمد کنار در و در زد، حضرت زهرا آمد پشت در تا متوجه شد ابن مکتوم است رفت کنار، پیغمبر سوال کرد که شما چرا کنار رفتی این شخص که کور است؟

عبارت حضرت زهرا این است که او مرا نمی بیند ولی وجود من را به عنوان یک زن احساس نمی کند؟ ببینید! این کلام کلام حضرت زهرا است، این کلام هم گفته شده است حالا دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. حالا دیگران می آیند جور دیگر این، طرف می کنند شرایط مکان و شرایط زمان و این ها دیگر طبعا از حیثه تفکر و تعقل ما طبعا خارج است، این مسائل و اینها بر عهده خود آنها خواهد بود. باید انسان چه مرد و چه زن سرگذشت سیدالشهدا علیه السلام را

وقتی حضرت زینب از مدینه می خواست حرکت کند اولاً نیمه شب کاروان سیدالشهدا آمد بیرون ثانیاً برای این که چشم نامحرم حتی به حضرت زینب و دیگران نیفتد این جوانان بنی هاشم آمدند همان محرمهای حضرت زینب و ام کلثوم دور این کجاوه و اینها را گرفته بودند تا این که وقتی سوار می شوند افراد غریبه نبینند این جوری اینها آمدند کربلا، این را هم به مردم بگویید! این جوری آمدند به کربلا و در مجلس یزید حضرت زینب مقنعه

نداشت که سرش کند یعنی اصلا شما باور نمی کنید
یعنی با چادر خودش را می پوشاند اصلا مقنعه
نداشت! صورت دختران سیدالشهدا را در مجلس
یزید اگر ندیدند که آن شخص از اصحاب یزید
نمی گفت که این کنیز را بردار به من ببخش! خب
لابد دیده دیگر! این قسم کار به این جا رسید خب
بله! وقتی اراده خدا تعلق بگیرد و این را شما بدانید
مسئله اسارت حضرت زینب و اهل بیت سیدالشهدا
به مراتب از قضیه خود کربلا مهمتر است و
سوزنده تر است و نارحت کننده تر است و متألّم تر
کننده تر است. مرد حاضر است ده تا جان بدهد در
مقابل غیرتش و سایر مسائل ایستادگی کند و این
اخلاص سیدالشهدا را می رساند و این آن تسلیم و
رضای

مطلق که اصلاً به اندازه سر سوزنی، کجا می‌توانند انبیا یک همچنین چیزی را داشته باشند؟
ابدا! کاری که امام حسین انجام داد کجا می‌تواند نبی انجام بدهد؟ کجا؟ منحصر به فرد است کار سیدالشهدا، فقط از عهده خود او برمی‌آید

خب این مسئله را شما اگر بخواهید نگاه کنید آن وقت متوجه می‌شوید که مسائل و حقایق خیلی تفاوت می‌کند. لذا امام رضا علیه السلام که می‌فرمایند کسی که به امام حسین نگاه کند یعنی به آن روش و مرام ایشان، حرفهایی که ایشان زد، در کربلا چه حرفهایی زد، چه برنامه‌هایی داشت، با افراد یکی یکی چکار کرد با پسرهای خودش چکار کرد صحبت‌های حضرت، کیفیت خود حضرت، حریت حضرت، آن عدم تعلقش به ما سوی الله که اصلاً شائبه کثرت در وجود آن حضرت نبود، به برادر خودش عباس در شب عاشوار می‌گوید برو، به برادرش می‌گوید برو! این مردم با من کار دارند! مگر برای حضرت ابوالفضل امان نامه نیامد؟ شمر آمد امان نامه را آورد دیگر، چون یک قوم و خویشی

از طرف مادری با فامیل شمر داشتند دیگر، به همه، به اصحاب، به فرزندان، به خود حضرت علی اکبر حتی، این نحوه آزادی این نحوه حریت این نحوه عدم تعلق که حتی دفاع از امام واجب شرعی است یعنی اگر فرض کنید که الان امام زمان علیه السلام ظهور کند و مورد هجوم کافران و دشمنان قرار بگیرد آمدن و دفاع کردن [از] امام زمان، ایستادن و کشته شدن واجب شرعی فقهی است دفاع کردن واجب شرعی است این قدر این امام حسین حرّ است این قدر این امام حسین بی تعلق است این قدر آزاد است که حتی با این که امام است این واجب شرعی را هم از مردم برمی دارد، می گوید خودتان می دانید، حتی این را هم برمی دارد با این که دفاع از امام واجب شرعی است دیگر، می گفت من نیاز ندارم به کسی، نیازی ندارم. این مسائل و توجه و تدبیر در مسائل سیدالشهدا در قضایای کربلا این مسائل خلاصه موجب می شود که انسان بتواند به مطالب جدیدی دسترسی پیدا کند

ان شاء الله این نامه ها را بهتر است ما ببریم و

مطالعه کنیم و اگر بشود و شاید اگر قبلا داده می‌شد
مسائلی که در آن بود مطرح می‌شد ان‌شاءالله در
جلسه بعدی راجع به سایر مطالبی که فرمودند
صحبت خواهیم کرد اگر بدایی پیش نیاید و توفیق
مجدد زیارت دست بدهد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ